

□ اگر اطلاعات و محفوظاتی هم راجع به نظر مرحوم لنکرانی راجع به میرزا احسن خان مشیرالدوله و مستوفی الممالک و احياناً مؤتمن الملک دارید بفرمایید. مرحوم لنکرانی نسبت به این سه نفر، خوشبین بود و تا آنجا که من می دانم ظاهراً حسابی که برای مستوفی باز می کرد و اهمیتی که به شخصیت و خدمات وی می داد بیشتر از بقیه بود.

● بله، بیش از همه اینها بود.

□ گویا مستوفی یک تفنگ شکاری اعلا هم به شیخ داده بود که گهگاه ذکرش را داشت.

● بله یک تفنگ شکاری داده بود. خدمت شما عرض کنم مستوفی الممالک، مشیرالدوله و مؤتمن الملک، سه شخصیت برجسته آن روزگار بودند. ایشان نسبت به مستوفی بسیار حسن ظن داشت، حتی من ناظر بودم که فرزندان مستوفی می آمدند نزد آقای لنکرانی و ایشان به احترام مستوفی بلند می شد و تا دم در، آنها را بدرقه می کرد و می گفت: آقا، پدر شما به این مملکت خدمت کرده و - شماها که نمی توانید - ما آخوندها باید خدمتگزاران مملکت را به شکلی به نسل بعد معرفی کنیم که یادشان نرود که داخل خانها هم، عناصر خوب و باشخصیت وجود داشته است. البته نسبت به مستوفی نهایت احترام را داشت، و نسبت به مشیرالدوله و مؤتمن الملک هم تا حدی. حتی زمانی که بین مؤتمن الملک، که بعد از شهریور ۲۰ در قید حیات بود، و محمدعلی فروغی مسائلی پیش آمده بود، ایشان از مؤتمن الملک حمایت می کرد.

□ چه مسائلی پیش آمده بود؟

● مؤتمن الملک شخصیتی بود که مورد تأیید مردم قرار داشت و فروغی هم مورد تأیید طبقه تحصیل کرده بود، نه توده مردم. چون فروغی از نظر فضل و دانش کلاسیک، جلو بود، و مؤتمن الملک از نظر اصول سیاسی و مردم شناسی. مرحوم لنکرانی نزد ما از مؤتمن الملک زیاد تعریف می کرد و می گفت: آقا، مؤتمن الملک پیرنیا را باید از هر حیث تأیید کرد. او آدمی است که می تواند سنگ فروغی را بشکند. چون فروغی علاوه بر این که یک چهره ناشناخته است، احتمال دارد جزو وابستگان به خارجیها هم باشد. به ما نمی گفت که صد در صد ایشان، بستگی دارد. ولی در عین حال، بد نیست بدانید آن آقای کرمانشاهی که در مجلس چهاردهم به سوی فروغی سنگ پرتاب کرد، از رفقای مرحوم لنکرانی بود و لنکرانی در تحریک وی نقش داشت.

□ در تحریک ایشان؟

● بله، در اینکه فروغی را بترسانند و مانع شوند که آن تجلیلها را از رضاشاه بکنند و



میرزا حسین خان مؤتمن‌الملک (پیرنیا) رئیس مجلس شورای ملی در چندین دوره [۶۴۰-۸]

بخصوص در مورد مسئله ورود متفقین به ایران و بخصوص پیش آوردن مسائل ارز که باعث حمله به او شد. به هر روی کسی که به فروغی حمله کرد یک کرمانشاهی بود که اصلاً پاتوق و پایگاهش منزل آقای لنگرانی بود و آقای لنگرانی در آن کار نقش داشت. زیرا به هیچ وجه من الوجوه نسبت به فروغی خوش بین نبود و به مؤتمن الملک پیرنیا از او بسیار خوش بین تر بود. البته همان طوری که شما فرمودید، نسبت به مستوفی الممالک...

□ حساب دیگری باز می‌کرد.

● نسبت به مستوفی ضمناً می‌گفت: او آدم خیرری بود، چون من خبر دارم آنچه که داشت، هم وجوهاتش را می‌داد و هم خیرات و مبرات می‌کرد و هم علاوه بر اینها تکبیر خانی نداشت و چون آن تکبیر خانی را نداشت می‌شد با او زندگی کرد؛ افراد دیگر قدری هنوز تکبیر خانی دارند.

□ این جانب راجع به مرحوم مستوفی تحقیق مبسوطی دارم که هنوز منتشر نشده است. در آنجا خوشبختانه بعضی از مطالب مرحوم لنگرانی راجع به ایشان را ضبط کرده و نوشته‌ام، یعنی عین مطالب ایشان در باب مستوفی را آورده‌ام که چیزهای جالبی است. به هر حال شیخ خیلی به مستوفی علاقه داشتند. این را هم اضافه کنم که اخیراً با خاطرات و اسنادی که منتشر شده و تحقیقاتی که صورت گرفته، اهمیت فوق‌العاده مرحوم مستوفی در پی‌ریزی جریانات ضد استعماری ایران - اعم از دولت مهاجر ملی در کرمانشاه و حتی نهضت میرزا کوچک خان و مسائل دیگر - آرام آرام دارد کشف می‌شود و نشان می‌دهد که وی تقریباً فردی بوده که این گونه مسائل را پی‌ریزی می‌کرده است، متنها با آن تدبیر عمیق و پخته‌اش. می‌رسیم به مسئله کودتای رضاخانی، و ارتباطی که به هر حال بین خانواده رضاخان (مخصوصاً همسر رضاخان که از مهاجرین قفقازی بود) با خانواده مرحوم لنگرانی وجود داشت. البته «رابطه» نه به معنی «وابستگی» و این حرفها.

درباره برخورد لنگرانی با رضاخان در مقاطع مختلف تاریخی، از ابتدا تا انتها، اگر توضیحی دارید بفرمایید.

● آن‌طور که من شنیدم ایشان می‌فرمودند که ما رضاخان را در همین سنگلج تهران خیلی دیدیم و می‌افزودند: آقا، این یک سربازی بوده سیلاخوری و به هیچ وجه، نه دانشی دارد، نه پیشی. و مقصر هم، سیدضیاءالدین طباطبایی است که آمده و آقای رضاشاه را بر ما تحمیل کرده است... وگرنه، نه دانشی دارد و نه فهمی...

در عین حال، به دلیل اینکه همیشه مردم این مملکت، نهایت احترام را برای جامعه روحانیت قائل بودند، رضاشاه هم قبل از سردار سپهی‌اش در منطقه سنگلج تهران زندگی می‌کرده و خود به خود با آخوند محل ارتباط داشته، و آخوند محلّش

هم پدر مرحوم لنکرانی (حاج شیخ علی) بوده است. او با پدر لنکرانی آمد و شد داشته و این آمد و شد، یواش یواش بیشتر شده است و آن طور که من شنیدم، عیال دوم رضاشاه – یعنی مادر محمدرضا – عاقدش پدر مرحوم لنکرانی بوده است. می‌دانیم – در گذشته رسم بود و الان هم به همین نحو است – که خانواده‌ها از عالمی که به وی اعتقاد و ارادت دارند استدعا می‌کنند خطبه عقد خود یا نزدیکانشان را ایشان بخواند و برای این امر، شگون قائل‌اند. مادر محمدرضا هم طبق این رسم، خیلی به پدر مرحوم لنکرانی علاقه‌مند بود و از پدر مرحوم لنکرانی هم تنها معممی که باقی مانده بود یکی خود مرحوم لنکرانی بود و دیگری برادر ایشان، جواد لنکرانی، که قبل از حاج شیخ حسین لنکرانی فوت کرد. روی این سابقه آقای حاج شیخ حسین لنکرانی، خودبه‌خود، با خانواده رضاشاه (از طریق مادر محمدرضا) ارتباط داشت و در مواقع مقتضی، از این ارتباط به نفع مبارزین بهره می‌گرفت. مثلاً مرحوم نواب احتشام رضوی (پدر زن نواب صفوی مشهور) در قیام مسجد گوهرشاد و مسائلی که در مشهد پیش آمده بود، شرکت داشت و به همین علت او را به تهران تبعید کرده بودند. وی به هیچ‌وجه از امکانات مالی برخوردار نبود و خوب، وضع معیشت خوبی نداشت. آقای لنکرانی با ارتباطی که با ملکه مادر گرفت، توانست تسهیلاتی برای نواب احتشام فراهم ساخته و گشایشی در کار وی ایجاد کند.

□ در همان زمان رضاشاه؟

● بله، در همان زمان رضاشاه توانست یک گشایشی در کار ایشان ایجاد کند و سبب شود که برای ایشان مشکلی آنچنانی فراهم نکنند. حتی ایشان تا مرحله اعدام پیش رفته بود ولی اقداماتی را که مرحوم لنکرانی از طریق زن رضاشاه انجام داد، جلو این کار را گرفت. مرحوم لنکرانی یک بار دیگر نیز در یک موقعیت بحرانی جان مرحوم نواب احتشام رضوی را نجات داد. ماجرا از این قرار بود که پس از فرار محمدرضا پهلوی از ایران در روزهای آخر حکومت دکتر مصدق، در روز ۲۶ مرداد ۱۳۳۲ مجسمه شاه را در میدان بهارستان پائین کشیدند و مرحوم نواب روی مجسمه رضاخان رفت و با آن قامت رشید و عصایی که در دست داشت از او عکس گرفتند و آن عکس در روزنامه‌های فردای آن روز منتشر شد. طبعاً این امر برای او در روزهای پس از کودتای ۲۸ مرداد خطرات بسیاری در برداشت و در اینجا، آقای لنکرانی با توسطی که از طریق ملکه مادر برای حفظ جان او نمود یک خطر بزرگ و حتمی را از او برگرداند. ارتباط ایشان با خانواده پهلوی در همین حد بود، نه اینکه اعتقاد یا وابستگی به آنها داشته باشد...

□ و وابسته باشد.

● و وابسته باشد.

□ فرمودید به خاطر این سوابق، خانواده پهلوی از شیخ، به گونه‌ای، حریم می‌گرفتند.

● حریمی برای خانواده لنگرانی قائل بودند و همین امر موجب شد که منزل و مسجد مرحوم لنگرانی در محله سنگلج (پارک شهر فعلی) را در زمان رضاخان خراب نکنند.

□ فرمودید در محله سنگلج؟

● بله، در محله سنگلج، که تا همین اواخر هم خانه مرحوم لنگرانی بود. وقتی سنگلج را خراب کردند هر چه در داخل آن بود خراب کردند، ولی خانه لنگرانی را مستثنا کردند، بدلیل آن حرمتی که ملکه مادر برای خانواده لنگرانی قائل بود. حتی یک بار موقعی که آیت‌الله کاشانی تبعید شده بود، عده‌ای به مرحوم لنگرانی مراجعه کرده بودند که برای خلاصی ایشان از تبعید اقدامی بکنند. ایشان در بالاخانه منزلشان در سنگلج، میتینگی دادند و یک روحانی نیز آن روز این شعر را خواند:
شاه مست و، شحنه راهزن...

□ کدام شیخ آن را خواند؟

● یک شیخ قد بلند لاغر.

□ شکوه نبود؟

● نمی‌دانم، یک کسی بغل دست ایشان ایستاد و خواند.

□ یا آن تقی پیش نبود؟

● یک آخوند معممی بود که خواند. من آن روز جزو مأمورین انتظامی میتینگ، و در پایین بودم. نطق شیخ درباره مسائل سیاسی روزمره بود و از تزییقاتی که برای مردم فراهم می‌کردند صحبت و انتقاد می‌کرد. مردم خواستار این بودند که آیت‌الله کاشانی از تبعید خلاصی یافته و برگردد. شیخ فرمودند که: آقا، اگر لزومی داشته باشد و اگر من تشخیص بدهم به اینکه مردم این قدر راغب و متمایل‌اند، خودم به اینها خواهم گفت که آقای کاشانی در اسرع وقت باید به وطنش برگردد. و این، حاکی از این بود که در بعضی از مواقع، برای کارهای بسیار اساسی، به تذکرات ایشان از طریق خانواده رضاشاه توجه می‌شد و از این جهت، خوب بسیار هم بجا بود. ولی در عین حال، مثلاً همان موقع که ایشان این مطالب را می‌فرمودند، چند وقت بعد که آیت‌الله کاشانی از تبعید آمدند و همه گروه‌ها - از جمله گروه آقای لنگرانی - برای استقبال از آیت‌الله کاشانی به فرودگاه مهرآباد جنوبی رفتند، درست یادم هست آقای لنگرانی پلاکاردی



آیت‌الله سید ابوالقاسم کاشانی [۸۴۰-۲]

را برای گروه خود تهیه کرده بودند که عجیب بود. زیرا آن روزها شعار رایج این بود: خدا، شاه، میهن. ولی آقای لنکرانی دستور داده بود روی پلاکارد بنویسند: خدا، استقلال، آزادی! رفقای آقای لنکرانی این پلاکارد را دست گرفته و به مراسم استقبال از مرحوم کاشانی آورده بودند. از این جهت، موضع فکری آقای لنکرانی مشخص بود. متنها چون آدم دیپلماتی بود و از نظر سیاسی بسیار آدم قوی‌ای بود و (خیلی معذرت می‌خواهم، می‌بخشید با این تعبیر عرض می‌کنم) به هیچ وجه من‌الوجه دُم به تله نمی‌داد! و حرف خودش و نظر خودش را اعمال می‌کرد.

مرحوم لنکرانی زیردست خود شخصیت‌های سیاسی زیادی را تربیت کرد و خانه‌اش پایگاه عناصر ملّی و مذهبی بود. مذهب‌های بسیاری بودند که آنجا آمدند و گرایش‌های ملی و مردمی پیدا کردند. تبلیغات آقای لنکرانی روی افراد بسیار مؤثر بود.

مثلاً شعارهایی که مرحوم لنکرانی در انتخابات دوره شانزدهم داده، بسیار دقیق است. در دوره شانزدهم مرحوم لنکرانی از تبعید قوام السلطنه برگشته و حالا آمده در انتخابات شرکت کرده است. شعارهایی را که ایشان می‌دهد ببینید: «مرد دین و سیاست، شیخ حسین لنکرانی». یعنی هیچ موقع، جدا از دین حرف نزده. همیشه دین و سیاست را یکی می‌دانسته و همیشه در گفتار و رفتار از شخصیت‌هایی چون مرحوم مدرس تجلیل می‌کرده و البته در عین حال نسبت به مرحوم شیخ فضل‌الله نوری خیلی خوش‌بین بود و به همین دلیل هم اواخر عمرش آمد کوجه شیخ فضل‌الله در حدود چهارراه گلوبندک، و آن خانه را انتخاب کرد و از رویه پسر شیخ فضل‌الله (که در پای دار پدرش کف زده بود) خیلی خیلی ناراحت بود.

□ همان میرزاهدی پدر کیانوری؟

● بله، خیلی از دست وی ناراحت بود. و از این جهت است که خیلی‌ها نمی‌توانند حاج شیخ حسین لنکرانی را درک کنند، چون شخصیت حاج شیخ حسین لنکرانی را باید از ابعاد مختلف بررسی نمود و از یک بُعد، نمی‌شود او را بررسی کرد. اینکه کسی بیاید در محضر آقای حاج شیخ حسین لنکرانی بنشیند و فقط بخواهد از سیاست حرف بزند، این طور نبود. آشیخ حسین لنکرانی وقتی می‌خواست حرف بزند، از سیاست و مذهب و تجربیات گذشته و تاریخ مملکت و تاریخ گذشته و حتی تاریخ غرب حرف می‌زد و در نتیجه آن کسی که به محضر ایشان می‌آمد، وقتی بیرون می‌رفت دست پر می‌رفت. به اندازه درک و فهمی که داشت، یک چیزی گیرش آمده بود و رفته بود، و مجلسش بسیار ارزشمند و پر بها بود.

□ در مورد مناسبات مرحوم لنکرانی با رضاخان شاید دو مطلب، شاخص و قابل ذکر باشد: یکی مسئله تبعید ایشان از سوی رضاخان به کلات و مشهد (در دوران رئیس‌الوزرای رضاخان) و دیگری تبعید ایشان در پنج سال آخر سلطنت رضاخان به شهریار. در این قسمت، حضرت عالی توضیحاتی بفرماید.

● حاج شیخ حسین لنکرانی بالطبع با استبداد مخالفت داشت و طرفدار آزادی و حکومت مردم بر مردم بود. لذا وقتی دید که رضاشاه نسبت به مرحوم مدرس، آن مشکلات را ایجاد کرد به هیچ وجه من‌الوجه نتوانست تحمل بکند و شروع کرد به عکس‌العمل نشان دادن؛ نتوانست سکوت کند و شروع کرد ناراحتی ایجاد کردن، که نهایتاً منجر به تبعید ایشان به منطقه شهریار و زرنند گردید. این زمان، مرحوم مدرس در خوف و کاشمر تبعید بودند و میان لنکرانی و ایشان مکاتباتی وجود داشته است. چون یک بار خود ایشان فرمودند: زمانی که مرحوم مدرس در تبعید خوف و کاشمر بود، من چند تا نامه برای ایشان ارسال کردم. پیک، نامه‌ها را به محل سکونت مرحوم

مدرس برده بود و از طریق راه آبی که به منزل مدرس می‌رفت به دست ایشان رسانیده بود، و مدرس نیز به همین طریق پاسخ آنها را ارسال کرده بود. که سرانجام نامه‌ها لو می‌رود و به حصر بیشتر آقای لنکرانی می‌انجامد. باری، آقای حاج شیخ حسین لنکرانی را به شهریار و منطقه زرنند تبعید کردند و ایشان هم ملک حاج امین‌الضرب در شهرآباد را اجاره کرد و در آنجا مقیم شد. آن موقع، ایشان مکاتباتی با مرحوم مدرس داشت. البته شهریار که می‌گویند، قطعه چهار زرنند بود. آقای نواب احتشام رضوی را به زرنند تبعید کرده بودند و آقای حاج شیخ حسین لنکرانی را به شهرآباد.

□ گویا شیخ احمد بهار هم همان حدود محصور بود؟

● شیخ احمد بهار را هم همان جاها...

□ خود مرحوم لنکرانی می‌گفت جایی به اسم چقو؟

● بله یک همچو چیزی. بعد از شهریور ۲۰ نام بعضی از دهات را عوض کردند و اسم تازه‌ای روی آن گذاشتند. در شهر آباد، مرحوم حاج امین‌الضرب ملکهایی دارد.

□ آنجا را آقای لنکرانی از چه سالی اجاره کرده بود؟

● از پنج سال آخر رضاشاه.

□ مرحوم لنکرانی با اشاره به آن چند سال توقف در شهریار می‌گفت: حکایت من این شده بود

که: یا برو با یزید بیعت کن / یا برو کنگور^۲ زراعت کن!

● ایشان در املاک امین‌الضرب - که عبارت بود از شهرآباد و مهدی‌آباد و حسین‌آباد و نصیرآباد - مستقر شده بود و لذا در آنجا هنوز هم ارادتمندان و دوستانی مثل بیاتها دارد. ایشان در همان موقع هم با آقای نواب احتشام رضوی مرتبط بود، چون وی را هم به قطعه چهار زرنند تبعید کرده بودند، ده معروفی که محل آقایان حاجی مجد و حاجی صفایی. و آنها در آنجا روی توصیه آقای لنکرانی، آقای نواب احتشام رضوی را اداره می‌کردند. این داستانی بود که من از تبعید ایشان به شهریار می‌دانم.

□ مرحوم لنکرانی راجع به مرحوم مستوفی می‌گفت ما به این علت با جمهوری رضاخانی

می‌جنگیدیم که طرح مسئله جمهوری از سوی او و اربابانش، بهانه‌ای بود برای دستکاری در قانون اساسی و سلطنت رضاخان. اگر جریان جمهوری خواهی، جریانی اصیل و واقعی بود، هرگز مورد مخالفت قرار نمی‌گرفت و کاندیدای ما و ملت ایران هم، برای

۲. کنگور. نام مکانی مشهور در استان کرمانشاه.

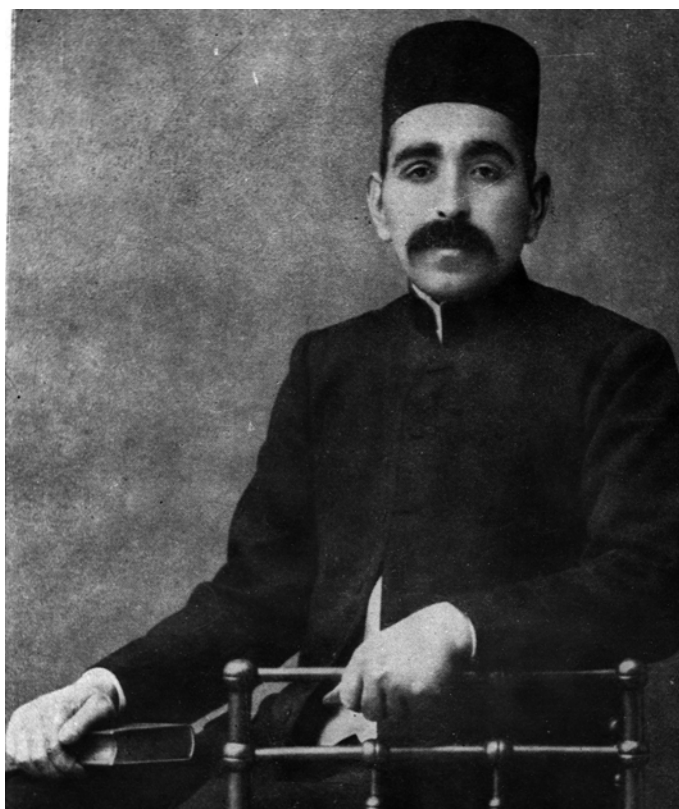
رئیس جمهوری، در حقیقت خود مستوفی بود. ولی طرح این مسئله از سوی رضاخان توطئه‌ای بیش نبود. خوشبختانه ایشان در اعلامیه‌ای که پس از شکست جمهوری خواهی رضاخانی صادر کرده‌اند، این مطلب را توضیح داده‌اند.

آقای لنکرانی پس از انتشار آن اعلامیه، با تمهیداتی از سوی رضاخان همراه مرحوم فیروزآبادی و... به کلات نادری و بعد از آن به شهر مشهد تبعید شد. ایشان نامه‌ای از مشهد به تهران می‌نویسد که در آن، قضایای تبعید و سرّ تبعید خود را که همان مبارزه با قرارداد وثوق‌الدوله و به هم زدن نقشه‌های پی‌درپی لرد کرزن بوده بیان می‌کند و نیز به حماقت روسها و فریب خوردن آنها از سوی انگلیسها و مسئله شومیاتسکی (سفیر کمونیست شوروی در تهران) اشاره کرده و می‌گوید: من نمی‌دانم چه کنم و به آنها که این جور فریب خورده و به دست خودشان دارند دشمنشان را تقویت می‌کنند؟! این نامه که در ۱۳۰۳ شمسی نوشته شده انصافاً نشان‌دهنده اطلاعات وسیع و بینش عمیق سیاسی در نویسنده آن است و معلوم می‌کند که وی چقدر مسائل را ظریف و دقیق و جامع بررسی می‌کرده و چه برخورد پخته‌ای با آنها داشته است...

می‌رسیم به مسئله آقای خالصی‌زاده و جریده «اتحاد اسلام»، که اصولاً تبعید آقای لنکرانی به کلات و مشهد، معلول قضایای اتحاد اسلام بود که روزنامه‌شان هم توقیف شد. من فکر می‌کنم خالصی‌زاده که شما می‌شناسید، بیشتر خالصی‌زاده بعد از شهریور ۲۰ باشد که مؤید سید ضیاءالدین طباطبایی و سیدمحمد تدین محسوب می‌شد... ولی یک خالصی‌زاده قبل از شهریور ۲۰ هم داریم؛ یعنی خالصی‌زاده‌ای که به قول خودش بعد از اخراج سید ضیاء از ایران به تهران می‌آید و مبارزاتی اصولی با انگلیسها و اذتاب آن نظیر رضاخان و همین سیدمحمد تدین دارد و مرحوم لنکرانی هم در مبارزه با عوامل کودتا به طور جدی با او همکاری می‌کند و به وی نظر مشورتی می‌دهد... در این باره، یادداشتی هم از مرحوم لنکرانی وجود دارد که در آنجا از سیاسی‌کاری خالصی‌زاده انتقاد می‌کند و در همین زمینه جوابیه مهم مرحوم جواد لنکرانی (برادر شیخ حسین) به خالصی‌زاده قابل ذکر است که حاوی انتقاد خیرخواهانه از اقدامات خالصی‌زاده پس از شهریور ۲۰ و تناقض آنها با اقدامات وی در اوایل حکومت رضاخانی است. در این زمینه اگر مطالبی دارید بفرمایید.

● خدمت شما عرض کنم، آقای لنکرانی زندگی مرحوم خالصی‌زاده را در ایران به دو دوره تقسیم می‌فرمودند: ۱. خالصی‌زاده پیش از شهریور بیست، ۲. خالصی‌زاده بعد از شهریور بیست. خالصی‌زاده پیش از شهریور بیست به گفته ایشان خالصی‌زاده‌ای بود که (خیلی معذرت می‌خواهم) با آدمها کار می‌کرد.^۳ این لغتی بود که ایشان

۳. حسین مکی در جلد دوم تاریخ بیست ساله ایران در بحث مربوط به کابینه سردار سپه و غوغای جمهوری



سلیمان میرزا اسکندری [۱-۳۳۴۶]

می‌گفت: با آدمها کار می‌کرد و می‌شد با او کار کرد؛ ولی بعد از شهریور ۲۰ چون ظرفیت نداشت تحت تأثیر سایرین قرار گرفت و خیال کرد که به طور کلی خودش است، در حالی که چنین نبود و دیگران به او خط می‌دادند. در صورتی که آقای لنکرانی حتی یکبار گفت: آقای کیا، برو آن کاغذ را بیاور و ببین نقش را من برایش تهیه کرده‌ام.

→ ضمن اشاره به همکاری مرحوم لنکرانی و خالصی‌زاده در مبارزه با جمهوری‌خواهی رضاخانی، تلویحاً درباره تغییر موضع خالصی‌زاده و نظر منفی افکار عمومی پس از شهریور بیست نسبت به وی چنین می‌نویسد: (خالصی‌زاده در آن موقع [قبل از شهریور بیست] مورد تنفر عمومی نبوده و تا اندازه‌ای مورد توجه بوده است).

حسین مکی. تاریخ بیست ساله ایران. تهران. امیرکبیر، ج ۲، چاپ سوم ۱۳۵۹، ص ۴۸۷

□ این مال قبل از شهریور ۲۰ است؟

● بله، و افزود: حالا قبول ندارد عوض شده است. آن وقت شماها به من می‌گویید چرا آقا دیگر با خالصی‌زاده کار نمی‌کنید؟! من دیگر با این خالصی‌زاده نمی‌توانم کار بکنم. من با آن خالصی‌زاده‌ای کار می‌کردم که هنوز معتقد بود استعمار می‌خواهد در این مملکت نفوذی داشته باشد و باید جلوش را گرفت، ولی حالا می‌آید از عامل شناخته‌شده استعمار تأیید و تعریف و تمجید می‌کند، که وقتی از آقای لنکرانی می‌پرسیدیم: آقا عامل استعمار کیست؟ می‌گفت آقا، مشخص است، سید است دیگر!

□ سید ضیاءالدین طباطبایی؟!

● می‌گفت: سید ضیاءالدین است دیگر! شماها چرا از من می‌خواهید الف را تا آخرش برایتان بگویم! مگر نگفتم اگر می‌خواهید اینجا باشید باید یاد بگیرید که من وقتی گفتم «ف» شماها بدانید من دارم برایتان چه می‌گویم. ولی آقا، این آقای خالصی‌زاده خالصی‌زاده خوب، ارزشمند و به درد بخوری بود؛ خالصی‌زاده‌ای بود که می‌شد منافع مسلمانها را در قالب عقاید او پیاده کرد. ولی بعد آمدیم دیدیم نه، خالصی‌زاده با خالصی‌زاده اول فرق کرده است. از این جهت، ما هم با او تغییر روش دادیم. سپس رو کرد به همین آقای کیا و آقای «هاشمی‌نسب» که رفیق بسیار نزدیکش بود.

□ پدر این روحانی سید، که در کرج هست؟

● خیر، هاشمی‌نسب که در بازار تهران با آقای لنکرانی ارتباطات مادی داشت و فوت کرد (او و شمس‌آبادی، با مرحوم لنکرانی ارتباطات مالی داشتند). بله، رو کرد به ما و گفت: آقا، اینها آمده‌اند به من می‌گویند چرا دیگر با خالصی‌زاده کار نمی‌کنید؟! آقا، شماها هنوز بچه هستید، نمی‌دانید، خالصی‌زاده فرق کرده است. آن موقعی که به درد دین و دنیای مردم می‌خورد، آمد و ما با او کار کردیم، و خوب هم کار کردیم؛ ولی اکنون که آمده و می‌خواهد از آبرویی که به وسیله ما کسب کرده در جهت سیاست خارجی سوء استفاده بکند، به هیچ وجه ما با او کار نمی‌کنیم. او دنبال این سید (ضیاءالدین) رفته و آن سید هم می‌خواهد بر مبنای آبروی گذشته‌ای که خالصی‌زاده کسب کرده بود استوار بشود. ما باید به خالصی‌زاده میدان ندهیم تا در نتیجه آن سید نتواند از آبروی پیشین او بهره ببرد. جزئیات قضیه را به ما نمی‌گفت. چون آقای لنکرانی خیلی کوشش می‌کرد که شخصیت افراد را حفظ کند. مگر اینکه دیگر خیلی دچار محذور می‌شد و می‌دید خیلی دارند نعل وارونه می‌زنند، آن وقت مجبور می‌شد مطلب را بگوید؛ و گرنه نمی‌گفت و حتی حفظ‌الغیب می‌کرد.

مثلاً در مورد سلیمان میرزا، وقتی ما به ایشان گفتیم: آقا، شما با سلیمان میرزا

روابط داشتید؟ گفت: بله آقا، من معتقدم سلیمان میرزا آدمی بود آزادینخواه و علاوه بر این میهن دوست. استاد دکتر کریم سنجابی، او بود و رفتند با انگلیسی ها مبارزه کردند... (و خیلی از او تعریف کرد. سپس افزود:) ولی آمد بنیانگذار جناح چپ در ایران شد و حزب توده را راه انداخت. بسیار خوب، ولی حزب توده وابسته به خارج را دبگر آدم نمی تواند تأیید بکند. آقا، من تا آنجا با سلیمان میرزا رفیق و دوست هستم و به وی علاقه دارم که تأیید خارجی را نکند. (خیلی معذرت می خواهم) لنگرانی می گفت: میمون وقتی زیرش خیلی گرم می شود بچه اش را می گذارد زیر پاش! من هم مملکت را دوست دارم، مردم را دوست دارم، و وقتی که پای کشور و مردم پیش بیاید، سلیمان میرزا کیست؟! آقا، من همه را می گذارم زیر پایم! از این جهت می گفت: دیگر با خالصی زاده به علت همبستگی او با کسی چون سیدضیاء نمی شود کار کرد. دوستان خالصی زاده هم خیلی کوشیدند که آشیخ حسین لنگرانی با خالصی زاده کنار بیاید ولی او زیر بار نرفت. خالصی زاده در این مورد خیلی تمایل داشت و حتی آقای شمس آبادی (از دوستان خالصی زاده) یکی دو میهمانی بسیار مفصل داد که با حضور خالصی زاده برگزار شد و در یکی از آنها خود من هم بودم.

□ که وساطت بکند و آقایان لنگرانی و خالصی زاده را به هم نزدیک کند؟

● بله، وساطت کند. و آن شمس آبادی بعداً (خیلی معذرت می خواهم) از نوکران آسیدضیاءالدین درآمد. او تقریباً آنقدر به آقای لنگرانی نزدیک شده بود که عامل نفوذی شده بود و از تمکن بسیار زیادی هم برخوردار بود. این فرد، دو تا میهمانی بسیار مفصل داد که بتواند خالصی زاده را مجدداً به آقای لنگرانی وصل کند. چون مشخص بود که آقای لنگرانی نمی تواند با سیدضیاءالدین کنار بیاید، ولی با آقای خالصی زاده به دلیل سوابق قبل از شهریور ۲۰ او می تواند کنار بیاید. لذا دو تا میهمانی مفصل داد و در میهمانی دوم من یادم هست مرحوم لنگرانی - که با همان عصا آمده بود و یک دستمال کوچکی هم تو جیبش بود گفت: آقای خالصی زاده، ما قبلاً، با هم بودیم، حالا شما می خواهید باز هم با ما باشید، بسیار خوب، ولی عقد دو طرف دارد: «ایجاب» و «قبول»؛ من قبول ندارم. شما حالا می خواهید دوست باشید؛ من قبول ندارم. هر موقع توانستید مثل خالصی زاده قبلی باشید، در خدمت شما هستیم. ببینید این نوشته های شماس (دستمال را درآورد) داخل این دستمال، کاغذهای شماس است؛ این نطقهای شماس است. آقای خالصی زاده، آنهایی که بالا بردند می توانند پایین بیاورند! بله این حرفی بود که ایشان در خانه آقای شمس آبادی به خالصی زاده زد.

- یعنی چه: «آنهایی که بالا بردند می‌توانند پایین بیاورند»؟
- یعنی عامل بالا بردن شما، من بودم. حالا هم می‌توانم شما را پایین بیاورم.

□ از روابط لنکرانی با مورخ‌الدوله سپهر بگویید.

- مرحوم لنکرانی با مورخ‌الدوله سپهر خیلی رفیق بود و به او اعتقاد داشت. حتی در یکی از کابینه‌ها کابینه قوام‌السلطنه - قوام‌السلطنه به آقای لنکرانی باج داد و مورخ‌الدوله را وزیر پیشه و هنر نمود، برای اینکه به آقای لنکرانی حق‌السکوت بدهد. آقای لنکرانی در دوره چهاردهم هم وکیل مجلس بود و در حل قضایای آذربایجان و پیشه‌وری و اینها شرکت داشت. چون می‌خواست این بهار را به آقای لنکرانی بدهد، او را وزیر کرد. لنکرانی هم سپهر را کاملاً تأیید می‌کرد و از طریق وی از انحرافات که آقای قوام‌السلطنه پیدا کرده بود مطلع می‌شد و نسبت به آنها موضع‌گیری می‌کرد، که در نتیجه قوام‌السلطنه مورخ‌الدوله را از کار برکنار و آقای لنکرانی را هم تبعید کرد.

□ فردوست هم در خاطراتش به ارتباط آن دو اشاره می‌کند. خاطرات فردوست را دیده‌اید؟

- خیر.

□ کتابی جالب و خواندنی است. به ملاقاتهایی که مرحوم لنکرانی با محمدرضا پهلوی در اوایل شهریور ۲۰ داشت اشاره دارد و حتی می‌گوید من واسطه جور کردن این ملاقاتها بودم.

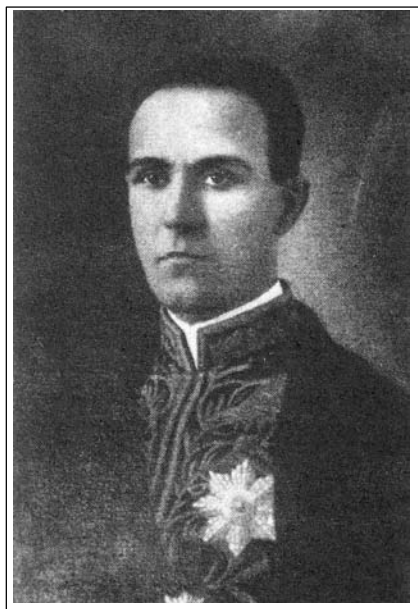
- ملاقات محمدرضا شاه با لنکرانی، اساساً جزو وصایای پدرش [رضاخان] بود.

□ می‌گوید مرحوم لنکرانی به شاه گفت که تو مورخ‌الدوله را سرکار بیاور و بعد او را جایگزین قوام کن و خلاصه قوام را کنار بزن. فرمودید: ملاقات محمدرضا با مرحوم لنکرانی جزو وصایای رضاشاه به پسرش بود؟

- به‌طور کلی، یک بار از دهان اللهیار صالح شنیدم که جزو وصایای رضاشاه به پسرش، این بود که نسبت به چند نفر، حریم حرمت را رعایت کن. نیز به وی گفته بود (خیلی معذرت می‌خواهم این را می‌گویم): هیچ موقع، دست به ترکیب آخوندها نزن، هر موقع خواستی بزنی مواظب باش که آنها ریشه‌ات را می‌زنند!

□ رضاشاه چرا این نکته را روز اول نفهمید؟!

- در عین حال گفته بود آنهایی را که من به آنها احترام می‌گذاشتم تو هم احترام بگذار: در ارتش، یزدان‌پناه و سپهد آق‌اؤلی را گفته بود، و در کادر سیاسیهای قدیم کشور و رجال استخواندار مؤثر، از سید جلال تهرانی و اللهیار صالح و میرزا علی‌آقای هیئت



احمدعلی سپهر (مورخ الدوله) [۱۳۵۷-۱]

نام برده بود. در دادگستری تقوی‌ها را گفته بود و در میان روحانیون نیز گفته بود: حریم آقای لنگرانی را نگهدار. یکی دیگر از روحانیون تهران ظاهراً به نام سلطان‌العلما را هم در تهران اسم برده بود. ولی افزوده بود: دست به ترکیب کسی در روحانیت زن؛ اگر به روحانیت دست بزنی گرفتار می‌شوی. هیچ سراغشان نرو! محمدرضا شاه به دلیل توصیه‌های پدرش، تا حدودی رعایت حریم این افراد را می‌کرد. سال ۱۳۴۲ که در زندان خدمت جناب اللهیاری صالح بودم درست یادم است که اللهیاری صالح گفت: بله، اگر من را نمی‌کشند روی توصیه پدرش هست.

□ من این مطلب را از خود مرحوم لنگرانی شنیدم که ایشان می‌گفت: رضاخان در مورس که بود، دخترها و پسرهایش نزد او می‌رفتند — خود محمدرضا البته هیچ وقت نرفت — رضاخان به اینها گفته بود که: آن دشمن با شرف من چه می‌کند؟ مقصودش همین آقای لنگرانی بوده است. و می‌فرمود یکبار این حرف با خود محمدرضا مطرح شد و او هم همین قضیه را گفت.

● بله. شیخ، راست راستی خدمات بسیار زیاد کرده است. راست راستی خیلی. در مورد همین نهضت ملی شدن صنعت نفت، شیخ در عین حال که ظاهراً در صحنه نبود ولی باطناً حرکت‌هایی داشت. درست است که دکتر مصدق از مجلس با حاج

سیدابوالقاسم کاشانی مربوط بود، ولی دیدارها و آمد و رفتهایی که میان حاج سیدابوالقاسم کاشانی و آقای لنکرانی بود و دوبار آن، خود من آقای لنکرانی را به منزل آیت الله کاشانی در پامنار بردم تأثیر زیادی در تحریک و تقویت اراده مرحوم کاشانی جهت پیشبرد مبارزه داشت.

□ این ملاقاتها بعد از برگشت مرحوم کاشانی از تبعید بود؟

● بله، بعد از برگشت ایشان از تبعید، و در جریان ملی شدن نفت بود.

□ دقیقاً چه سالی بود، می دانید؟

● مال قبل از سال ۱۳۲۹ است.

□ آن دوره شانزدهم که ایشان به مجلس نرفت ولی پیامهایش خوانده می شد؟ از مذاکرات

مرحومان لنکرانی و کاشانی چیزی خاطرتان هست؟

● دو بار متوالی، خود من آقای لنکرانی را برداشتم و به منزل آقای کاشانی در پامنار رساندم. رفتیم طبقه بالا. در آنجا خود مرحوم کاشانی نشسته بود و آقای لنکرانی هم در خدمتشان. بعد از سلام و علیک و احوالپرسی های مفصل، در مورد مسائل ملی شدن نفت صحبت کردند و لنکرانی آقای کاشانی را در مورد ملی شدن نفت...

□ تحریک می کرد؟

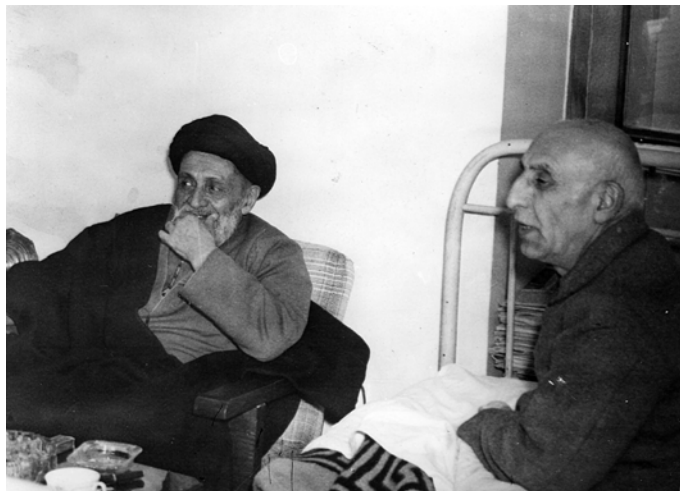
● بله. و بینی و بین الله، درست است که لنکرانی در این مورد مستقیماً در صحنه دیده نمی شد و خوب، روحانیت هم چندان همکاری نمی کرد، و آیت الله کاشانی...

□ پرچم دار قیام شده بود.

● پرچم دار بود و در این قالب، آقای لنکرانی بود که به ملاقات ایشان می رفت که دو مورد آنها از طریق من بود و یک مورد دیگر از طریق یکی از لنکرانیهای قوم و خویشان انجام شد که بازاری بود. یک ملاقات دیگری هم داشتند. چهار تا ملاقات، قبل از همین ملی شدن نفت.

□ یعنی قبل از تصویب آن؟

● اصلاً قبل از تصویب. چون ماده ملی شدن نفت، یک بخش است و خلع ید، بخش دیگر. این ملاقاتهایی را که لنکرانی با کاشانی می کرد، در روحیه و وضع فکری آیت الله کاشانی خیلی مؤثر واقع می شد و آیت الله کاشانی را برای ادامه مبارزه تقریباً شارژ می کرد. این امر، در همان زمانهایی بود که کسانی بر ضد آشیخ حسین لنکرانی شروع به تبلیغ کرده و او را متهم به چپ روی می کردند. این تبلیغات موجب می شد که



آیت‌الله کاشانی و دکتر مصدق [۱۴۲۶-۴]

آشیخ حسین لنکرانی آن طور که باید، نتواند صریح به میدان بیاید.